یادداشتی بر مجموعه‌شعر «میراث» سروده سیدسعید صاحب‌علم

قطعیت دورکننده و زیبایی‌های جذاب

■ اشکان معتمدی ■

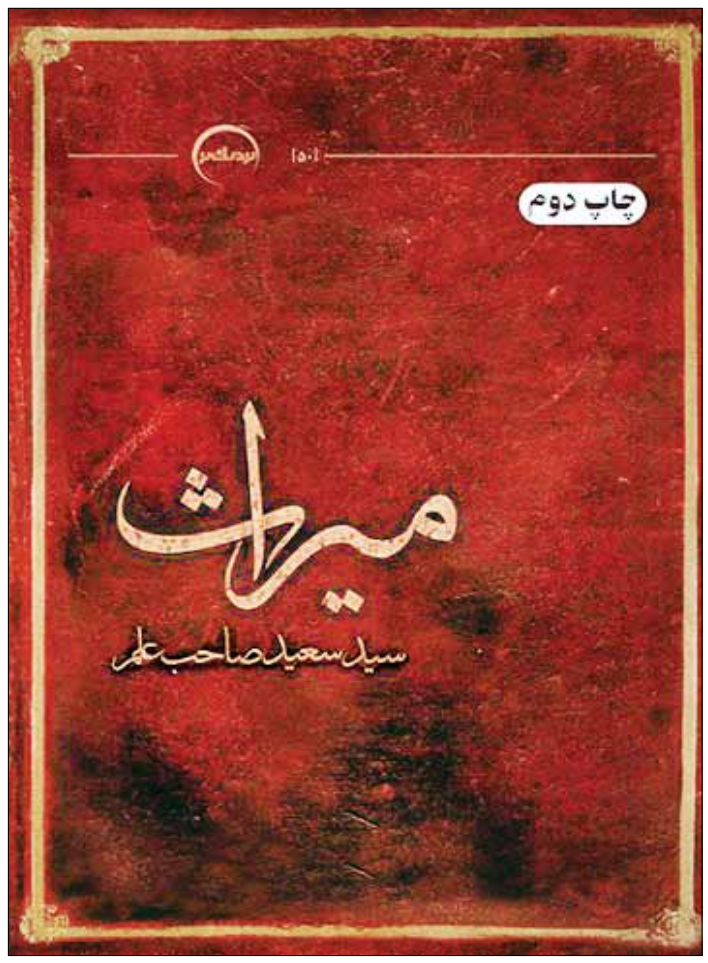

مجموعه‌غزل «میراث» سیدسعید صاحب‌علم در ۱۱۲ صفحه به تاریخ ۱۳۹۶ توسط انتشارات «نزدیک‌تر» منتشر شده است. دفتر شعر میراث با ۵۲ غزل، به غیر از یک غزل، دیگر غزل‌هایش ۵ تا ۶ بیت بیشتر ندارد. غزل قالبی است که همواره در هر دوره، به شکل زنده و تازه خود را حفظ کرده است. حتی بعد از انقلاب ادبی نیما و جریان بلند شعر نیمایی که یکسره شعر سنتی به کناری رفته بود و دیگر هیچ صدایی از آن به‌طور وضوح شنیده نمی‌شد، ناگهان از دل خود جریان نیمایی سر برآورد و حتی بر خلاف همه قالب‌ها، شجاعانه خود را فرزند زمان دانست و متاثر از جریان شعر نیمایی؛ و آنگاه فرمود: «جسمم غزل است اما روحم همه نیمایی است.» حتی یک‌بار هم تازه، بکر و نو، همچون یک گل سرخ درشت ابدی از دل اشعار مدرن فروغ درخشید. پس اینگونه شد که غزل نو از دل جریان مدرن شعر امروز ـ شبیه شاخه‌ای دیگر از جریان نوکلاسیک ـ سر درآورد (که البته ریشه در شعر مشروطه هم دارد) و امروز با نام و عنوان‌های متفاوت در زیرمجموعه «غزل نو» جای می‌گیرد؛ غزلی که بنیانگذاران آشکار و فعال‌شان خود از شاعران جدی در حوزه شعر نو محسوب می‌شدند: منوچهر نیستانی، حسین منزوی، نوذر پرنگ و...

البته تاثیر جریان شعر معاصر بر غزل امروز، به‌گونه‌ای جان و دل هر غزل‌سرایی را تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ بر بعضی بیشتر و بر بعضی کمتر، تا آنجا که می‌توان غزل‌سرایان امروز را به ۴-۳ دسته تقسیم کرد:

غزل‌سرایانی که کمتر در معرض تاثیر شعر معاصر قرار گرفته‌اند و همچنان دل در گروه غزل و زبان سنتی دارند؛ مثل شهریار.

غزل‌سرایانی که میانه‌رو و نوکلاسیک‌اند و ویژگی‌های غزل سنتی و نو را با هم دارند؛ مثل ابتهاج.

غزل‌سرایانی که بار تعابیر و تصاویر و در کل، فضا و زبان نوی‌شان بر کلاسیک‌شان می‌چربد؛ مثل حسین منزوی، محمدعلی بهمنی و سیمین بهبهانی (بهبهانی در بسیاری از غزل‌هایش اینگونه است اما در بخشی از اشعارش مدرن است و در گروه غزل‌سرایانی که توضیحش در ذیل آمده، قرار می‌گیرد).

و شاعرانی هم هستند که بخشی از غزل‌های نوی‌شان به شعرهای سپید با وزن و قافیه می‌مانند! مثل چند تن از جوانان زیر ۴۰ تا ۵۰ سال‌های که پس از انقلاب ظهور کردند.

اما غزل صاحب‌علم بیش از هر چیز سعی در ارائه معناهایی آشکار و پنهان دارد که بر پایه منطق عقلی استوار است. یعنی اغلب در مصراع اول مقدمه‌ای می‌چینند تا در مصراع دوم بر اساس آن مقدمه، حرفش توجیه منطقی داشته باشد:

«هزار شکر غمت هست، زندگی بی‌غم
برای خلق، مراد و برای من ننگ است»

گاه نیز این گرایش صرف معنایی، به سمت منطق شعری هم گرایش پیدا می‌کند، هر چند که عینیتش باز منطقی و علمی است؛ درباره جزر و مد است اما از این طریق، تصویری شاعرانه می‌سازد که البته چندان هم جاندار نیست.

«من و تو جزر و مدیم و میان یک بستر
همیشه فاصله ما هزار فرسنگ است»

و گاه در این معناگرایی، غلو شاعرانه و اغراق زیرکانه‌ای اتفاق می‌افتد:

«عشق اگر همقدم دل به سفر داده ماست
بعد از این مقصد ما هر قدم از جاده ماست»

به نظر من، این روش که گفته آمد، در نهایت مخاطب را خسته می‌کند، چرا که نوعی از این روش را صائب تبریزی به اوج رسانده است. البته این امر میسر نمی‌شد، مگر اینکه صائب، مولانایی می‌بود صاحب عرفان و دانشی فراخ (که البته بود) و حتی دارای اطلاعات عمومی وسیعی که مجموعه اینها به غزلش قدرت، گستردگی و تنوع ببخشد.

خلاصه کلام اینکه، اینگونه و به این روش شعر یا غزل گفتن پشتوانه‌ای می‌خواهد از آن دست که گفته آمد، اگرنه شاعر بی این داشته‌ها به‌سمت سستی، کمرنگی و بی‌رمقی پیش خواهد رفت و همیشه صاحب اینگونه ابیات تحسین‌برانگیز نخواهد بود:

«کوه اگر سر به فلک هم برساند، خاکی ست
راز پیروزی ما ظاهر افتاده ماست
اعتماد از من و تو عمر زیادی سوزاند
گرچه خود هیزمی از داغ دل ساده ماست»

دوبیتی‌ای که در بالا آمده، ابیات خوبی است و وجه شاعرانگی و تخیلش، بار ضد شعری‌اش (یعنی همان منطق و معناگرایی صرف) را می‌پوشاند اما بیت بعدی که بیت آخر یک غزل است و طبق قاعده باید بهترین بیت غزل باشد، جزو بدترین ابیات آن است. علت این امر و مواردی از این دست، در کل همانی است که گفته آمد که نتیجه‌اش هم می‌شود همان سستی، کمرنگی و بی‌رمقی:

«زندگی دوست ما بود و چنین ما را کاشت
وای از مرگ اگر دشمن آماده ماست»

شاعر باید مبنا و منطقش یا مبنای منطقش «شعری» باشد؛ منطقی بر پایه استعاره، تشبیه، تشخیص و... و فراتر از آن رو به‌سمت کشف و شهود و اشراق داشته باشد تا در نامکشوفات نفوذ کرده، واقعیت و حقیقت را از دل تضادها درآورد، نه از راه موافق‌ها و تساوی‌ها که اغلب فکر و ذهن انسان را عادت‌زده نگه می‌دارد.

در علم و فلسفه هم قطعیت گاه دچار تزلزل و بی‌ثباتی می‌شود. حتی مسائل دینی که همه مسائلش بر پایه قطعیت و باید و نباید است، گاهی در زمان‌هایی بنا به ضرورت و مصلحت از طریق اجتهاد، تبدیل به چیز دیگر و حتی ضد خود می‌شود اما در شعر و هنر هر امر قطعی، امری ضد هنری و ضد شعری است، اگرچه در طول تاریخ بسیاری از شاعران مرتکب چنین خطاهایی شده باشند. البته در شعر کهن و حتی تا قبل از نیما (و حتی تا حدی بعد از نیما نیز) اغلب تفکیک نظم و شعر از هم سخت یا غیرممکن بود، از این رو تعقل هم اگر به‌جای تخیل می‌نشست، اشکالی بر آن وارد نبود. حال من از شاعر دفتر میراث ـ با توجه به زمینه‌ای که مصراع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده ـ می‌پرسم که شما مطمئن هستید که «دنیا بر پرتگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید که «در بزم عمر شرط حضور، ایستادن است؟!» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسبی از هر چیز است.» می‌گویم: «شما درست می‌گویید اما شما که نسبی‌بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان با زبان قطعی و با قاطعیت سخن می‌گویید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید (آنگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قاطعیت و قطعیت‌شان کاسته شود.

تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطعیت دارد و با قاطعیت حرف می‌زنند؛ آنگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مساله لاینحلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری از مجریان صداوسیما، مدام در حال نصیحت‌کردن دیگرانند. اول که این قطعیت‌داشتن مغایر با دانایی است و دیگران را نادان پنداشتن است، دوم که در این قطعیت نوعی تکبر و منیت حضور دارد که هر جمعیت و هنری را از هم می‌پاشاند و سوم اینکه شاعر مدتی بعد سواد و اطلاعاتش تمام می‌شود و به تکرار می‌افتد که اثرش برای مخاطب ملال‌آور شده، سپس به سستی، کمرنگی و بی‌رمقی می‌رسد. امروز شاید گاهی این نوع از کارمان تنوع و گستردگی هم داشته باشد اما در درازمدت، این روش همچون روش ابیات ذیل، آخر عاقبتی ندارد؛ مگر اینکه شاعر همین قطعیت دگم و بسته را با تمهیداتی تبدیل به درها و پنجره‌های باز کند. اگرچه شاعر هرچه به اواسط کتاب نزدیک می‌شود، کم‌کم از این روش در حال کنار کشیدن است:

«ما کودکیم و تاقچه عاشقی بلند
تنها امید، روی غرور ایستادن است
از دور زل بزن به رقیبت کنار تو
گاهی تمام عشق به دور ایستادن است»

از جانب مخاطب هم می‌توان به قضیه نگاه کرد و گفت بعضی عشق را اینگونه می‌بینند، نه همه؛ و اینگونه زهر قطعیت را از آن گرفت و نسبی‌اش کرد.

البته غزل‌های صاحب علم در این دفتر، خالی از تنوع نیست و در کل، سادگی و روانی زبانش از جمله ویژگی‌های مثبت آثار او است؛ شاعری که برای شعر گفتن به سختی دچار نمی‌شود و حتی گاه صور خیال و حرف‌های عاطفی‌اش بار قطعیت معنایی را در اشعارش حذف می‌کند؛ مثل ۲ بیت آخر ذیل که بسیار زیبا و شیوا هم هست:

«قصه وصل است کاغذپاره شعری که آن را
قایقی کردم کنار عکس دریا می‌گذارم
بخت هم یارم نشد، گفتم به او وقت جدایی
می‌روم این بی‌وفا را با تو تنها می‌گذارم».

درباره کتاب «زیارت جامعه کبیره، با زبان شعر» اثر ژولیده نیشابوری

گمنام آشنا

■ وارش گیلانی ■

۱- در کودکی وقتی با پدر و مادرم به اماکن مقدسه و حرم امامزاده‌ها می‌رفتم، همیشه دعاها و زیارتنامه‌ها برایم عطری عجیب داشت و فضای بیرون از حرم را نیز مقدس و منزه می‌ساخت. علاوه بر این همیشه احساس می‌کردم ادعیه و زیارتنامه‌ها دارای آهنگ‌هایی زیبا و گیراست که بوی عرفان مذهبی می‌دهد (نامگذاری این عطر به سال‌های بزرگسالی بازمی‌گردد). حتی احساس می‌کردم مثل شعر وزن دارد. البته شاید کلام و زبان عربی هم تا حدی بی‌تاثیر در آهنگین و موزون‌شنیدن نداشته باشد، چرا که کلمات و زبان عربی معمولا با خود یک وزن و سنگینی آهنگ و طنینی را حمل می‌کند. گذشته از همه اینها، باید یقین کرد کسانی که این ادعیه را و زیارتنامه‌ها را نوشته و تنظیم کرده‌اند، اگر از امامان ما نباشند، حتما از بزرگان دین باید باشند (چنان که بسیاری از دعاها از آن امامان معصوم(ع) هستند). امامان و بزرگان دین هم بی‌شک دارای کلامی والا هستند و کلام‌شان فصیح و بلیغ است. کلام فصیح و بلیغ هم خالی از آهنگ و وزن نیست؛ حالا نه وزن عروضی. مگر قرآن کریم سرشار از آهنگ و موسیقی و وزن نیست؛ منتها وزن و آهنگش عروضی نیست، اگرچه بر حسب اتفاق گاه وزن عروضی هم می‌گیرد که به نظر من این امر کاملا اتفاقی است؛ آنقدر اتفاقی که شما می‌توانید با خواندن مثلا تابلوی «بانک ملی ایران» پی به وزن «فاعلاتُن فعولُن» ببرید. می‌خواهم بگویم قرآن کریم نیازی به وزن عروضی ندارد و اگر گاه در چند مورد وزن عروضی به خود می‌گیرد، باید پنداشت که این وزن در طبیعت کلام هر جمله‌ای ممکن است بوده باشد و بر هردو آهنگ عروضی و قرآنی مُترتب شده باشد، همین. یعنی همان اتفاقی‌بودن وزن و موزون شدن غیرعمدی.

حال ما با زیارتنامه‌ای مشهور روبه‌رو هستیم که عمومی است و نه تنها در همه مکان‌های مقدس قابل خواندن است، بلکه شیعیان آن را هر جایی که اراده کنند می‌توانند بخوانند و حال ما هم با این متن مقدس روبه‌رو هستیم و هم با متن منظوم‌شده آن؛ نظمی که توسط یکی از شاعران شوریده و بلندمرتبه آیینی‌سرای نیک‌نام، به نام ژولیده نیشابوری سروده شده است.

عجیب این است که همواره ادعیه و کلا متن‌های مذهبی منظوم شده، با همه جذابیت‌های ظاهری‌شان، هرگز نتوانسته‌اند جا و مقام و جایگاه اولی را گرفته و مقدم بر آن شوند. این امر در مورد متن‌هایی که از قدرت و اصالت بالایی برخوردارند، تاثیر چندانی ندارند و فقط در حد تفننی‌بودن یا کمی بیشتر از آن یا حداکثر در حد نسخه دوم یا دیگر، قابل عنایت است. منظوم‌کردن احادیث، روایات، معانی قرآن و یا کلام بزرگان و نیز ادعیه و متن‌هایی از این دست را تبدیل به شعر کردن، هرگز در ادبیات ما و نزد مخاطبان شعر و حتی مخاطبان مذهبی و عامه جدی گرفته نشده است. انگار کلام همواره در نوع و شکل اول خود همیشه بهتر و جذاب‌تر و زیباتر بوده است یا حتی اگر نبوده، مخاطب به شکل دوم و تبدیل‌شده، رغبت چندانی نشان نمی‌دهد؛ مگر در حد و مقام تفنن یا پژوهش! البته درباره زیارتنامه‌هایی که مختص امامان و امامزادگان هستند، تبدیل شدن‌شان به نظم، در کل نباید چندان اتفاق افتاده باشد.

۲- می‌دانیم که کلام شعر ترجمه‌ناپذیر است و بر همین مبنا، کلام ادبی، عرفانی و مذهبی وزین هم چندان تن به ترجمه شدن نمی‌دهد، چرا که اصلش قابلیت برگردانیده‌شدن را ندارد؛ مگر نوشته‌های معمولی اما از آنجا که زبان عربی به زبان فارسی نزدیکی‌ها و همخوانی‌هایی دارد، می‌تواند در بهتر ترجمه شدن موثر باشد؛ یعنی بلیغ و فصیح بودن کلام و زبان عربی، در ترجمه نیز تاثیر می‌گذارد. بر این اساس، وقتی کتاب «زیارت جامعه کبیره» را می‌خوانیم، این احساس را درک می‌کنیم و از پس کلام فارسی، فصاحت و بلاغت کلام عربی را نیز. به دنبال غور کردن در کتاب زیارت جامعه کبیره با زبان شعر، ناگهان چشمم به متنی دور شده و مشخص شده در صفحه اول می‌خورد که مفهومش را تاییدی بر کلام پیشین و پسین خود می‌بینم و خوشحال می‌شوم. و آن چنین است: «شیخ صدوق در فقیه و عیون از موسی بن عبدالله نخعی روایت کرده که گفت: «عرض کردم به خدمت حضرت علی‌النقی(ع) که یا بن رسول‌الله! مرا تعلیم فرما زیارتی با بلاغت که کامل باشد که هرگاه خواستم زیارت کنم یکی از شما را، آن را بخوانم». فرمود: «چون به درگاه رسیدی، بایست و بگو شهادتین را و با حال غسل باشی و چون داخل حرم شوی و قبر را ببینی بایست و ۳۰ مرتبه بگو الله اکبر. پس اندکی راه برو و با دل و تن آرام، گام‌ها را نزدیک یکدیگر گذار. پس بایست و ۳۰ مرتبه بگو الله اکبر. پس نزدیک قبر مطهر رو و ۴۰ مرتبه الله اکبر بگو، تا صد تکبیر تمام شود. پس بگو: السلام».

۳- کتاب «زیارت جامعه کبیره با زبان شعر» را که شاعر آیینی شاخصی همچون ژولیده نیشابوری به نظم درآورده، انتشارات علمی- فرهنگی صاحب‌الزمان ورامین در ۴۰ صفحه منتشر کرده است.

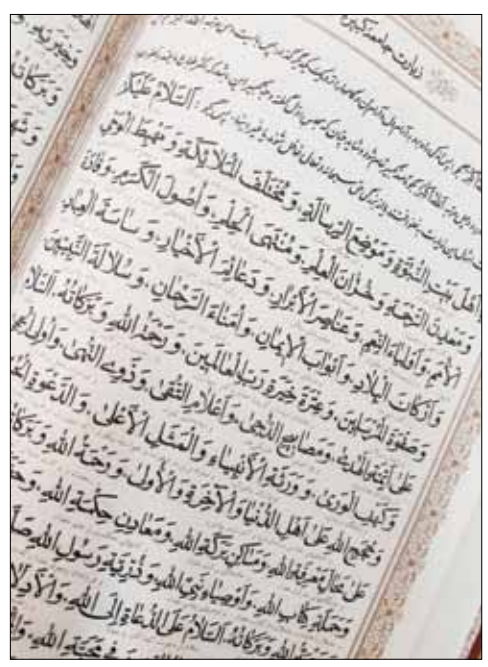

به هر حال، همه این خبرها از برای آن بود که ما به شعر ژولیده نیشابوری برسیم؛ ژولیده‌ای که فکر می‌کردم الان اگر زنده بود، باید ۱۵۰ سالی می‌داشت اما به شناسنامه کتاب که رجوع کردم، دیدم نوشته «حسن فرحبخشیان نیشابوری، ژولیده نیشابوری، متولد ۱۳۲۵»؟ عجیب بود! با خود گفتم: یعنی این همان ژولیده نیشابوری مشهور است؟! بعد در خبرگزاری فارس گزارشی از او دیدم تا باور کردم! حال او چرا در «اوان» ورامین زندگی می‌کرده! نمی‌دانم؛ شاید به واسطه گرمای وجودی شاعرانه و صمیمیت و صداقت و سادگی مردمان آن سامان. او ظاهرا در ورامین مدفون شده اما می‌دانم که مسؤولان قدرش را نشناختند و ندانستند. در واقع آنانی که شرایط قدرشناسی و امکان معرفت خرج‌کردن را دارند و نمی‌کنند، خود از جمله مدفون‌شدگانند و نمی‌دانند، چرا که ژولیده زنده است. شعار نمی‌دهم؛ مگر آنانی که اشعارشان تا همیشه خوانده می‌شود، می‌توانند مُرده باشند اما آن کسانی که زندگی کردن‌شان فقط لذت خوردن، خوابیدن، پوشیدن و... است، زنده باشند؟! شما باور می‌کنید؟

در گزارش خبرگزاری فارس آمده: «بسیاری از کتیبه‌های زیبا و پرمعنای تکایا و هیئات به شعر ژولیده نیشابوری منقوش است:

عالم همه مست از گل رخسار حسین است
ذرات جهان در عجب از کار حسین است
دانی که چرا خانه حق گشته سیه‌پوش؟
زیرا که خدای تو عزادار حسین است
هر کس به جهان گشته گرفتار نگاری
عمری‌ست که ژولیده گرفتار حسین است».

شعر ژولیده بیشتر بر سوگ استوار است. نوحه‌های او برای آل‌الله، بویژه حضرت سیدالشهدا (ع) بی‌مثال است. هنوز نمی‌دانیم چرا عده‌ای خوش ندارند او در عرصه شعر مذهبی معرفی شود؟! مگر این شعر را بیش از ۴۰ سال مردم زمزمه نمی‌کردند؟

الهی بهر قربانی به درگاهت سر آوردم
نه تنها سر، برایت بلکه از سر بهتر آوردم
پی ابقای قدقامت به ظهر روز عاشورا
برای گفتن الله‌اکبر، اکبر آوردم...

نسل‌هایی با این شعر برای مصیب‌های آل‌الله گریسته است. ژولیده در گلستان حسین رضای ورامین آرام گرفته است. او معشوقش حسین(ع) را که عمری گرفتار عشقش شده، با عزت معرفی می‌کند. عزتی که حماسه و شکوه را رقم می‌زند:

در این جهان به خدا تا رمق به جان من است
همیشه نام حسین بر سر زبان من است
چه گویمش که محمد به وصف او فرمود
که من از آن حسین و حسین از آن من است

از کتاب‌های اشعار عاشورایی ژولیده می‌توان به حماسه‌سازان عاشورا، سفینه نور، کشتیبان، حماسه‌سازان قرون، ای چشم‌ها بگریید، چه کنم دلم می‌سوزد و ای قلب‌ها بسوزید اشاره کرد.

در پایان، ابیات زیبایی را که ژولیده نیشابوری از بازنویسی و بازسرایی ترجمه فارسی کتاب زیارت جامعه کبیره به نظم حاصل کرده، جهت نمونه می‌آوریم:

«ز خاندان نبوت ز ما درود و سلام
که از عنایت آنان جهان گرفته قوام
به جایگاه رسالت درود بی‌پایان
که شد محل نزول فرشتگان در آن
همان مکان که بود مهد عترت کامل
که گشته وحی الهی در آن مکان نازل
محل رحمت و گنجینه‌های دانش و حلم
که زد جوانه در آن شاخه‌های شاخص علم
محل ریشه نخل بزرگواری‌ها
کز آن محل به بشر رفت رستگاری‌ها
محل نشو و نمای موالیان عظام
که یافت این هم فر از وجودشان اسلام
سلام ما به شما اهل بیت پاک رسول
که رحمت و برکات است بر شما مشمول
سلام ما به امامان قُرب و نزدیکی
که جملگی چو چراغند بهر تاریکی
پناگاه، شمایید و ما پناهنده
اسیر نفس دنی ما، شما رهاننده...».

پنجره

فلاش‌بک بانوی بی‌قراری
زیبا و گیرا

رضا شیبانی: سیدمحمود سجادی، زبان شعری گیرایی دارد، بویژه برای من که شیفته قالب نیمایی هستم، شاعری است لذت‌آفرین! اما بگذارید گیرایی را وصف کنم تا نقد امروزم گرفتار ذوقی بودن نباشد. گیرایی یعنی کاری که یک تصویر جذاب با شما می‌کند وقتی که به چشم شما بیاید و نگاه شما را درگیر خود کند. بسیار هستند تصاویر و سوژه‌های زیبا که گیرا نیستند؛ به دلایلی، مثلا گلی زیبا که در میان گل‌های دیگر گم شده است و به چشم نمی‌آید یا نقاشی هنرمندانه‌ای که با رنگ زرد روی کاغذ کاهی کشیده شده است. البته تصاویر نه چندان زیبا هم می‌توانند گیرا باشند، مثل خون ریخته بر زمینه سفید! شعر سجادی از آن جهت گیراست که هم زیباست و هم در پس‌زمینه‌ای متناسب مخاطب را با خود درگیر می‌کند. همین قالب نیمایی خود می‌تواند نقش پس‌زمینه خوب را ایفا کند که سجادی بخوبی از عهده آن بر می‌آید. او بشدت در استفاده از نیمایی دقیق و قانونمند عمل می‌کند و کلمات را بخوبی برای مصرع‌های نیمایی انتخاب کرده، می‌تراشد و در جای خود قرار می‌دهد:

قمقمه من پر از کرامت مهتاب
دهکده بود و سرود سیر شبانه
خواب کبوتر
کنار جوجه‌کانش
لای پر و پرز و نرمی کلش و کاه
رامش گوساله و تلیسه شیری
در بر مادر
خواب خوش و دلپذیر
خواب شبانگاه

چنانکه می‌بینید شاعر بسادگی کلماتی را که ساده هم نیستند – مثل تلیسه و کلش و جوجه‌کان – طوری تراش می‌دهد و کنار هم می‌نشاند که همان گیرایی موصوف حاصل می‌شود. دیگر بعد دل‌انگیز شاعری سجادی، تسلط و توانایی او در تصویرسازی است. همین نمونه شعر که ذکر کردم یک نقاشی تمام عیار با کمترین کلمات است؛ ایماژ همراه با ایجاز. این هنرمندی ویژه اهمیت دارد، چرا که هستی یک شعر به تصویر وابسته است. اصلا شعر در بعضی شرایط چیزی جز تصویر نیست. آن قصیده معروف ملک‌الشعرای بهار را بخوانید با مطلع:

هنگام فرودین که رساند زما درود
بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود

و در ادامه:

کز سبزه و بنفشه و گل‌های رنگ‌رنگ
گویی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش
جنگل کبود و کوه کبود و افق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند
وین جایگه بنفشه به خرمن توان درود
کوه از درخت گویی مردی مبارز است
پرهای گونه‌گون‌زده چون جنگیان به خود
اشجار گونه‌گون و شکفته میان‌شان
گل‌های سیب و آلو و آبی و آمرود
چون لوح آزمونه که نقاش چربدست
الوان گونه‌گون را بر وی بیازمود

می‌بینید که شاعر قریب به تمام همت خود را مصروف تصویرپردازی می‌کند و زیبایی این قصیده نیز همانا مدیون تصویرپردازی است. سجادی نیز به همین فن دست می‌یازد. شعر جمعه انسان از بارزترین شعرهای تصویری سجادی در مجموعه فلاش‌بک بانوی بی‌قراری است؛ جایی که فضا و هیبت بی‌رحمانه شکار را به تصویر می‌کشد:

با هیبت تفنگ غریوافکنم ببین
قرقاولان
چگونه
به خون
بال می‌کشند
و کبک‌های ابله ترسو
پرهای سوخته را
خونین
در لحظه‌ای سریع
به دنبال می‌کشند

گذشته از این مسائل در شعر سجادی نوعی ابهام هنری وجود دارد که مشخصه شعر دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است؛ شعری با رویکردهای کنایی خاص دنیای استبدادزده آن عصر. سجادی اساسا متعلق به نسلی است که توفان‌های انقلاب را درک کرده و فضاهای ویژه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را در متن زیسته است. همین موهبت، بر شعر او نیز سایه افکنده و استخوانداری شعر او به نوعی صفتی است وابسته به نسل شاعر. آن دهه‌ها شاعران بزرگی داشتند که بسیاری از آنان در دوردست‌های مملکت در نتیجه فقدان لوازم ارتباط جمعی و عدم دسترسی به رسانه، فراموش شدند. خوشحالم که امروز کتاب‌های سجادی چاپ و غبار از آینه شعر او پاک می‌شود. خوزستانی بودن و در متن حوادث دهه‌های مذکور بودن، شاعری سر و زبان‌دار پرورش می‌دهد که یک نمونه‌اش همین سجادی است. حیف است شاعر این تصاویر مهجور بماند:

یک شب
در سال‌های دور
شب روشن از هزار ستاره
همزاد ماه
در شکن و شور حوض
بانوی منتظر